

تاریخ وصول: ۸۵/۶/۳۰

تاریخ تأیید: ۸۷/۵/۲

چالش آیات تکوین و آیات تشریح در عصر مدرنیته از دیدگاه شهید مطهری

رضا تقیان ورزنده*

شتابزده علوم جدید هردو مقصر بوده‌اند. هم چنین در جای جای مقاله به تناسب بحث های مطرح شده، به راه های برون رفت از این تعارضات غیر واقعی از دیدگاه استاد مطهری اشاره شده است. هدف مقاله بیان یک تجربه تلخ تاریخی به انگیزه عبرت گرفتن از آن بوده است. بدان امید که خطاپوشی دیده اهل حکمت و معرفت کاستی های آن را جبران کند.

کلیدواژه: آیات تکوین، آیات تشریح، علم، دین، مدرنیته، پست مدرنیته، تعارضات علم و دین.

مقدمه

سابقه بسیاری از چالش های فکری انسان را باید تا آغاز ظهور و حضور او بر روی زمین ردیابی کرد. از

چکیده: چالش آیات تکوین و آیات تشریح یا علم و دین از جمله، مسائلی است که از چندین قرن پیش به این سو اشکوب و صورت بندی نوینی یافته است. تأثیر این پدیده در شکل گیری بنیان های معرفت شناسی و هستی شناسی و نیز روش زندگی انسان معاصر تا آن اندازه عمیق و کارساز بوده است، که می توان گفت اگر این حادثه رخ نمی داد علم و تمدن جدید مسیر دیگری می پیمود. اگر چه این چالش در غرب مسیحیت روی داد، اما بی توجهی به پیشینه و زمینه های آن به همان سبک و سیاق وارد جهان اسلام شد؛ و موضع گیری انفعالی در برابر آن، تنفر عده ای و شیفتگی و شیدایی جمع بیشتری را موجب شد. نوشتار پیش رو به بازخوانی اندیشه های روشنگر استاد مطهری در این رابطه که از مباحث مطرح در فلسفه دین و نیز فلسفه علم در جهان امروز است؛ پرداخته است. برای بازسازی فصل و فضایی که تعارض علم و دین در آن نشو و نما یافت، به چرایی چالش و نیز سیر تاریخی موضوع در غرب به اجمال پرداخته و نشان داده ایم که در پیدایش این چالش ها متولیان دین مسیحیت و بانیان

*عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، واحد ورزنده.

نشانی اینترنتی: r.taghian@yahoo.com

عملی آنان غیرممکن است؛ اما برای نفوذ و رسوخ در ساحت فکری آنان، ورود به فصل و فضای حاکم بر آن عصر- که به سختی ممکن است- نیز لازم و ضروری است. از همین رو چرایی چالش در این مقال، اشاره‌وار بر صدر نشسته؛ و به سیر تاریخی موضوع در غرب نیز به اجمال پرداخته شده است. هم چنین در جای جای مقاله به تناسب بحث‌های مطرح شده، به راه‌های برون رفت از این تعارضات غیرواقعی از دیدگاه ایشان نیز اشاره شده است. اصطلاحات ماهیتا- چنانچه فلاسفه تحلیل زبانی گفته‌اند- یا در تحولات مستمر خود در طول تاریخ و نیز کاربردهای مختلف، بارهای معنایی متنوع و بعضاً متفاوتی پیدا می‌کنند. در سیره سلف ما نیز توضیح واژه‌ها برای مشخص شدن موضوع مورد گفتگو و پرهیز از تشتت و اختلاط مواضع، جایگاه شایسته‌ای داشته است. به پیروی از این رسم میمون در پایان مقدمه به توضیح کلیدواژه‌ها می‌پردازیم.

از آیات تکوین در این نوشتار همه هستی‌های (Entities) عالم طبیعت و نیز تجلیات وجودی ناشی از آن‌ها را مراد نموده‌ایم. از این منظر طبیعت مادی و قوانین حاکم بر آن، علوم طبیعی که مبتنی بر این قوانین بنیان‌های معرفتی خود را استوار می‌کنند؛ و نیز قوای معرفتی انسان، همه و همه، از آیات تکوین الهی در جهان هستند. حتی نظرات علمی کهن که زمانی بر فکر و ذهن بشر حاکم بوده و در حکم پله‌های صعود او به نظرات برتر ایفای نقش نموده و اکنون اصلاح، تعدیل و یا منسوخ شده نیز در این تفسیر می‌گنجد. از آیات تشریح وحی الهی مندرج در کتب مقدس با همه تفاسیر و برداشت‌هایی که در طول تاریخ ادیان از آن‌ها شده؛ و احیاناً تحریف‌هایی که در آن رخ داده، را مراد نموده‌ایم. «علم اگر چه به معنای عمومی چون دانستن، یقین و حتی مهارت نیز

منظر ادیان الهی به ویژه اسلام، اولین انسان با کوله‌بار آیات تشریح با آیات تکوین مواجه شده است، اما چالش آیات تکوین و آیات تشریح یا علم و دین از جمله مسائلی است که از چندین قرن پیش به این سو اشکوب جدید و صورت‌بندی نوینی یافته است. تأثیر این پدیده در شکل‌گیری بنیان‌های معرفت‌شناسی (Epistemology) و هستی‌شناسی (Ontology) و نیز روش زندگی انسان معاصر تا آن اندازه عمیق و کارساز بوده است، که می‌توان گفت اگر این حادثه رخ نمی‌داد علم و تمدن جدید مسیر دیگری می‌پیمود. اگر چه این چالش در غرب مسیحیت روی داد، اما بی‌توجه به پیشینه و زمینه‌های آن به همان سبک و سیاق وارد جهان اسلام شد؛ و موضع‌گیری انفعالی در برابر آن، تفرعه‌ای و شیفتگی و شیدایی جمع بیشتری را موجب شد. حاصل این موضع انفعالی، تخریب بسیاری از مبانی اعتقادی، بنیان‌های اصیل هویتی و نیز محروم شدن از بعضی از جنبه‌های سودمند آن فرهنگ و تمدن بود. به همین دلیل پرداختن پیاپی به آن هرگز از اهمیت بنیادین و تازگی آن نمی‌کاهد. برای متفکر دردمند و دین‌شناسی مانند شهید مطهری که احیاء آموزه‌های دین اسلام و پاسخ به شبهات رایج از مهمترین دل مشغولی‌های او بود؛ این مسئله جایگاه ویژه‌ای داشته است. اگر بر این مهم بیفزاییم که اوج این چالش در ایران از دهه ۳۰ تا ۶۰ قرن حاضر، یعنی دوران بالندگی و حیات فکری آن بزرگوار رخ داده، جایگاه این موضوع در تفکر او را بهتر باز نمایانده‌ایم. نوشتار پیش رو به بازخوانی اندیشه‌های روشنگر استاد مطهری در این رابطه که از مباحث مطرح در فلسفه دین و نیز فلسفه علم در جهان امروز است؛ پرداخته است. اگر چه بیان اندیشه‌ها و دیدگاه‌های متفکران بزرگ و تأثیرگذار بی رجوع به همه آثار قلمی و سیر و سلوک علمی و

حکمت صنع، نظام احسن جهان، اشرفیت و کرامت ذاتی انسان و تافتۀ جدا بافته بودن او از سایر موجودات را زیر سؤال می‌برد؛ و همه پدیده‌های روحی و روانی را به امور جسمانی تحویل می‌نمود. ۴. نظریه مقدم بودن شرک بر توحید و خداپرستی در جامعه‌شناسی که مقابل نظریه موحد بودن اولین انسان یعنی حضرت آدم (ع) در ادیان الهی است.

مدرنیته (Modernity) کلمه‌ای است لاتینی‌الاصل از ریشه "Modo" به معنی «همین الان» و وصف انسانی است که تقریباً از پانصد سال پیش، ابتدا در اروپای غربی و بعد در آمریکای شمالی و آهسته آهسته در سراسر جهان در حال پدید آمدن بوده است. در مورد پیشینه کاربرد اصطلاح مدرنیته بحث‌های زیادی وجود دارد. بعضی گفته‌اند سابقه مدرنیته را باید در اندیشه‌های اگوستین قدیس (Augustine) جستجو کرد. (ملکیان، ۱۳۸۱، ص ۸۸). اما می‌توان گفت مظاهر اصلی این پدیده به طور مشخص از دوران نوزایی (Renaissance) آشکار شده است. «به‌طور کلی طرفداران مدرنیته، این واژه را به عصری اطلاق می‌کنند که با انهدام و زوال نظام کهن، مبانی تازه‌ای در گستره تمدن و فرهنگ غربی آغاز شد و چیرگی انسان بر کلیه شئون هستی از ویژگی‌های آن شناخته شد. (ضیمران، ۱۳۸۰، ص ۴). تاریخ مدرنیته را میان عصر نوزایی و پایان قرن نوزدهم بدانیم یا کشف قاره آمریکا و اختراع چاپ و رواج نظریه گالیله و اشاعه انسان باوری (Humanism)؛ آنچه مسلم است انسان‌گرایی، علم‌گرایی (Scientism)، میل مفرط به تسلط بر طبیعت، استغنا و طغیان در برابر مابعدالطبیعه (Metaphysics)، تقدس زدایی، انحصار گرایی و نقادی از مختصات حاکم بر آن دوران است؛ و همان گونه که خواهیم دید وضعیت نابسامان آموزه‌های دینی رایج در آن سامان و عملکرد نابسامان‌تر منادیان

به کار می‌رود، ولی در اصطلاح دقیق و فنی به معنای مطلق، مجموعه‌ای از گزاره‌ها و مفاهیمی است که حول موضوعی خاص بررسی شده و دارای اصول، قواعد و قوانینی مشخص است. این مقوله می‌تواند، علم حضوری و عرفانی و مکاشفه‌ای یا تصویری و تصدیقی مبتنی بر حس و تجربه و یا عقل و منطق باشد که واژه معادل آن در غرب Knowledge است. علم به معنای خاص، مجموعه‌ای از گزاره‌ها و مفاهیم و آگاهی‌هایی است که دارای این ویژگی‌هاست: الف) حصولی بودن، ب) نظام‌مند و قاعده‌مند بودن، ج) مدلل بودن و د) تجربی بودن. این نوع علم معادل واژه Science است (فغفور مغربی، ۱۳۸۴، ص ۸۳) که مراد از علم در این نوشتار همین معنی اخیر است. از دین «متنی الهی که حقیقت و واقعیت عینی دارد و مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق و قوانین و مقرراتی را که برای اداره امور فردی و جامعه انسانی لازم است، شامل می‌شود. (باهنر، ۱۳۶۳، ص ۱) را برگزیده‌ایم، یعنی آنچه و حیانی است و در کتب مقدس مندرج شده است؛ و برداشت‌هایی که به نام دین حقیقی مطرح و ساری و جاری بوده است. از چالش آیات تکوین و آیات تشریح همه برخورد‌ها و ناسازگاری‌ها و یا تعارضاتی مد نظر بوده که در عصر جدید مطرح شده و می‌توان آن‌ها را چنین فهرست نمود:

۱. نظریه خورشید مرکزی کوپرنیک و نیز حرکت سیارات و سایر پدیده‌های سماوی که گالیله در دفاع از این نظریات ارائه داد، با هیئت و نجوم بطلمیوسی که کلیسا از آن دفاع می‌نمود در تعارض بود.

۲. نظریه نامتناهی بودن کیهان و نیز نامتناهی بودن تعداد منظومه‌های نظیر منظومه شمسی توسط برونو که اندیشه در مرکز کائنات قراردادن جایگاه انسان، یعنی زمین، را به چالش می‌کشید.

۳. نظریه تکامل داروین در زیست‌شناسی که اندیشه

باز می‌کند. از این منظر فلسفه وجودی چنین چالشی را باید در ساختار وجودی انسان ردیابی کرد.

انسان در ادیان الهی موجودی ممدوح و نیز مذموم است. به فجور و تقوی ملهم است. در رسیدن به آمال و آرزوها حریص و عجول است. کمال‌گرا است. جبل‌انیت او بسیار زود سر بر می‌کشد؛ و پس از دستیابی به آمال و آرزوها، به او احساس استغناء دست می‌دهد؛ و طغیان می‌کند. خداوند با ارسال رسل و انزال کتب راه‌های خیر و شر را فرا روی او گشوده تا به اختیار خود شاکر یا کفور و سزاوار پاداش یا جزا شود. وجود همین ویژگی منحصر به فرد، یعنی اختیار، انسان را بر صدر موجودات نشانده تا با تمسک به وحی الهی راه بی‌پایان صعود را پیماید؛ و یا با پیروی از هوای نفس مصداق آیه شریفه «ثم رددناه اسفل السافلین» گردد. بلی ریشه‌های تقابل علم و دین را می‌توان تا این صفات ردیابی کرد. خودخواهی، جاه‌طلبی و زر و زیور خواهی ارباب کلیسا منجر به نوعی عوام‌زدگی درآموزه‌های راستین مسیحیت شد؛ و این منشأ و آغازی بود برای سرازیر شدن انواع اضافات و خرافات در پیکر آن آیین راستین الهی. با گذشت زمان همه این افزوده‌ها حالت تقدس به خود گرفت؛ به گونه‌ای که هرگونه شک و ابهام در آنها مساوی با ارتداد و کفر قلمداد می‌گردید. در این فصل و فضا، به ویژه با شروع دوره نوزایی و نیز پیشرفت‌های بعدی علم، مقاومت متدین‌ها به آیین مسیحیت گریزناپذیر می‌نمود. سرمستی و غرور و شتاب‌زدگی بانیان علم جدید نیز بر شدت تنش افزود؛ و دیری نگذشت که بسیاری از دانشمندان علوم طبیعی که می‌خواستند بر پیشانی هر مقبولی با حس تجربه مهر تأیید بزنند، چون در مورد امور ماوراء طبیعی از عهده این کار برنیامدند، متکبران به انکار آن پرداختند.

دین، در پیدایش بعضی از گرایش‌های افراطی آن دوران تأثیری اساسی داشته است.

چرایی چالش

بیان فلسفه وجودی هر پدیده، از ضروری‌ترین و نیز دلنشین‌ترین مباحث و نخستین گام تحقیق در بررسی آن پدیده است. اگر در تاریخ شروع یا اوج و حضيض این چالش گفت و شنودی باشد، در وقوع آن در فرهنگ و تمدن بشری چون و چرایی وجود ندارد. از نظر استاد مطهری، اما، این چالش یک حواله تاریخی - آنچنان که برخی از متفکران معاصر بر آن پای می‌فشارند - نیست. راست است که در مقطعی از تاریخ فرهنگ و تمدن غرب دین در مقابل علم و سپس علم در مقابل دین قرار گرفت؛ و شاید این تقابل ریشه در بنیان‌های فکری آنان داشت. این که بسیاری از بنیان عصر نوزاد (Renaissance) و مدرنیته بازگشت به اسلاف خود، یعنی تمدن یونان باستان را وجهه همت خود قرار داده بودند این نظریه را تقویت می‌کند. در تاریخ فرهنگ و تمدن غرب حوادثی رخ داد که این نگرش به عالم و آدم حاصل آن بود. در واقع تقدس‌بخشی به نظرات علمی کهن از سوی ارباب کلیسا و نیز غرور شیداگونه دانشمندان علوم طبیعی به نظرات و دستاوردهای علمی خود چنان چالشی را بین علم و دین رقم زد که خیلی زود همه علم در برابر همه دین قرار گرفت؛ و حاصل آن محروم شدن انسان از نعمات وجودی آموزه‌های حیات‌بخش دینی بود. این تقابل، اما، در هر تحول فکری و مدنی - گریزناپذیر نیست. ماشین علم نباید لزوماً بر ویرانه‌های سنت و دین عبور کند؛ بلکه این نوعی انحراف علم است از مسیر اصلی خود. اما باید پذیرفت که هر انحرافی در انسان و مظاهر زندگی او راه خود را در ساختار وجودی او

ویژه پیشرفت‌های انسان در فن‌آوری نوین و زیست‌شناسی (ژنتیک) و دستکاری در صفات و ویژگی‌های گیاهان و حیوانات و پدید آوردن گونه‌های جدید، دچار نوعی دلهره و اضطراب می‌شوند و به انسان و علم او به دیده رقیب خداوند می‌نگرند. «بعضی افراد عادت دارند که خداوند را در میان مجهولات خودشان جستجو کنند، یعنی به هر معمایی که رسیدند و نتوانستند آن را حل کنند آن را به ماوراء طبیعت ارجاع می‌کنند. خدا را تا آنجا که اسباب ظاهری طبیعت را می‌بیند از پختن نان و آردشدن گندم و افشاندن بذر و شخم‌زدن زمین و آمدن باران دخالت نمی‌دهد، از آن نقطه به بعد چون اسباب ظاهری طبیعی را نمی‌بیند و نمی‌داند، خدا را دخالت می‌دهد. یعنی خداوند را در میان مجهولات خود جستجو می‌کند، مثل این که ماوراء طبیعت انباری است که ما مجهولات خود را باید به آنجا ارجاع کنیم. خدایی که در ردیف علل ماده و طبیعت قرار بگیرد، خدای واقعی نیست. خدایی که قرآن معرفی می‌کند این‌طور نیست. طبق تعلیمات قرآن این طرز فکر درباره توحید، شرک است، کفر و الحاد. خدایی که قرآن را معرفی می‌کند در همه چیز و همه جا هست. هیچ‌جا از او خالی نیست و نسبتش با همه موجودات و علل و اسباب علی‌السواء است. تمام سلسله منظم علل و اسباب قائم به ذات اوست. (مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، صص ۱۱۴-۱۱۳). علم رقیب دین نیست که با کشف هر مجهولی آن را از قلمرو ماوراءالطبیعه به قلمرو خود منتقل کند. البته بینش جدید در علم نیز دیگر حال و هوای متکبران علم قرن هیجدهم و نوزدهم را بر نمی‌تابد؛ و بر آن است که به موازات کشف مجهولاتی اندک انبوهی از اسرار و رموز فرا روی انسان گشوده می‌شود. در بینش صحیح دینی پیشرفت‌های علمی انسان به شرط

بدینسان دین و علم همچون دو رقیب سعی می‌کردند دیگری را از حوزه و قلمرو و ملک طلق خود عقب برانند. بیشتر چالش‌ها و حساسیت‌های عمدتاً صادفانه دین‌داران از این فکر غلط ریشه می‌گرفت که با پیشرفت‌های علمی، دین باید عقب‌نشینی کرده و محدوده‌ای از قلمرو خود را از دست بدهد؛ و این چیزی بود که مدعیان مسیحیت نیز آن را تبلیغ و ترویج می‌کردند. این اندیشه که جای پای خدا را باید در پدیده‌های مجهول‌العله یافت چندان بر اذهان مستولی شده بود که حتی اندیشمند بزرگی مانند نیوتن پس از کشف یا اختراع نظریه جاذبه برای پر کردن خلأی که در نظریه او وجود داشت؛ و جنبه‌هایی از واقعیت را توصیف ناپذیر می‌نمود، به نیروهای غیبی متوسل شد؛ و از اعتقاد به خداوند برای رخنه پوشی نقص‌هایی که با تفسیر او از جهان رخ می‌نمود مایه گذاشت. در حالی که از نظر متفکر مسلمانی همچون شهید مطهری «الفبای خداشناسی این است که او خدای همه عالم است و با همه اشیاء نسبت مساوی دارد. همه اشیاء بدون استثناء مظهر قدرت و علم و حکمت و اراده و مشیت اویند و آیت و حکایت کمال و جمال و جلال او می‌باشند. فرقی میان پدیده‌های معلوم‌العله و مجهول‌العله در این جهت نیست. جهان با همه نظامات و علل و اسبابش یک‌جا قائم به ذات او است. او بر زمان و مکان تقدم دارد. زمان و زمانیات و مکان و مکانیات، اعم از این که متناهی باشند یا غیرمتناهی، یعنی اعم از این که به جایی منتهی شود یا نشود و بالاخره دامنه موجودات، اعم از آن که در زمان و مکان نامتناهی باشد یا متناهی، متأخر از ذات و هستی اوست و فیضی از فیض‌های او به شمار می‌رود. (مطهری، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۱۳۷۰، ص ۴۸۴). بسیاری دین‌داران مؤمن و صادقی که با هر پیشرفت علمی به

چالش‌ها بوده است. ظاهرگرایی، قشری‌نگری، گذشته‌گرایی، دخالت ندادن عقل در فهم مبانی دین و عدم توجه به جایگاه واقعی و شایسته وحی و اسباب نزول آن، غفلت از هدف اصلی پیامبران الهی، تجاوز به حریم واقعی دین، همه و همه، از جهالت و جمود فکری ناشی می‌شود. گریز از تعقل و تفکر به دلیل تفسیر غلط از شجره ممنوعه، که آن را به خطا به معرفت نسبت داده بودند؛ در بنیاد تفکر قرون وسطی ساری و جاری بود. «ایمان بی‌اور تا بفهمی» شعار رایج آن روزگاران بود. اگرچه در مقطعی از آن دوران آباء کلیسا به ارسطو و روش تعقلی او متمایل شدند؛ ولی خیلی زود افکار ارسطو نیز در شمار متعلقات ایمانی آن‌ها درآمد و سد راه تحول و دگرگونی در نظرات علمی شد. شهید مطهری معتقد است انسان دارای قوای معتبر حس و تجربه و عقل است؛ و خداوند لطف خود را در ارسال رسل و انزال کتب برای هدایت صحیح این قوا و نیز بیان مسائلی که فراتر از قلمرو این قوا است، دریغ نداشته است. مهم این است که همه این منابع معرفت به رسمیت شناخته شده و قابل اعتناء و اتکاست. عقل بی نور پر فروغ وحی و حس و تجربه بی جهت دهی او راه به جایی نمی‌برد. همان گونه که با کور شدن عقل، دین نیز بسیار زود دستاویزی برای سوء استفاده کنندگان و منافقان می‌شود.

منطق صحیح نشان دادن هر یک در جایگاه شایسته خود است. ایشان پی‌درپی هشدار می‌دهند که مبدا در عالم اسلام نیز چنین تفکری، که در مقاطع کوتاهی از تاریخ به اشکال متنوعی همچون اشعری‌گری و اخباری‌گری جلوه کرده، دوباره احیاء شود؛ و مدام تذکر می‌دهند که: «دین در مسائلی که مردم می‌توانند تشخیص بدهند، دخالت مستقیم نمی‌کند و اساساً دخالت مستقیم کردن دین در این گونه مسائل غلط

جهت‌دار بودنش در راه تعالی جسمی و روحی او، به تشخیص اندیشمندان دینی، که منصفانه و متواضعانه به آن مبادرت می‌کنند؛ محدودیتی ندارد. اختراعات، اکتشافات و گونه‌های جدیدی از موجودات که با پیشرفت‌های علمی بشر پدید می‌آید؛ دستکاری‌هایی که انسان در نظام طبیعت انجام می‌دهد؛ همه و همه در راستای این بینش صحیح توجیه و تبیین پذیر است.

انسان خلیفه خدا بر روی زمین است؛ و همه صفات کمال خدا به نحو ناقصی در او منطوق است. تلاش انسان برای رسیدن به کمالات پایان‌ناپذیر، ایفای نقش خلیفه الهی است. اگر خلاقیتی انجام داد و با دستکاری در طبیعت در جهت رسیدن به این کمالات، نبوغی از خود نشان داد، همین نقش را بازی کرده است. منتهی انسان چون عجز و شتابگر است؛ با هر پیشرفتی احساس بی‌نیازی می‌کند و با فراموشی و افتادن در مسیر استغناء طغیان می‌کند. به همین دلیل در عین حال که خداوند در آفرینش او به خود آفرین گفته به صفت ظلومی و جهولی نیز متصفش ساخته است.

باری، در پیدایش چالش علم و دین، منادیان علم و نیز دین هر دو نقش داشته‌اند. در تقسیم این نقش سهم بیشتر در شروع این چالش از آن ارباب کلیسا است. ولی پس از شروع محاصره این علم بود که دین را رها نمی‌کرد و با عقب‌نشینی مستمر او حرص و ولعش برای حذف دین از کلیه مظاهر انسانی فزونی می‌گرفت، اما این چالش گریزناپذیر نیست، بلکه با اصلاح بینش و چپش فکری هر دو گروه برون رفت از این بحران ممکن و مطلوب است. شهید مطهری در جای جای آثار خود به نقش بسیار مخرب دادگاه‌های تفتیش عقاید کلیسا صریحاً اشاره کرده است. از نظر او جمود و جهالت علت العلل این

است. این عقیده رایج شده بود که شاه کلید اقبال بسته ما در دست علم است. این هجوم فکری چندان قوی می‌نمود که حتی بسیاری از متدین‌ها و دلسوزان را شیفته خود کرده بود. آن‌ها این طرف و آن طرف در یافته‌های علمی سر می‌زدند و هر جا نشانی در تأیید آموزه‌های دینی در آن یافته‌ها می‌دیدند با یک دنیا شادمانی و سر از پا ناشناسی تحت عناوین پر طمطراقی آن را مطرح می‌نمودند. اگر چه می‌توان در آثار شهید مطهری نیز تأیید گونه‌هایی از بعضی از این تلاش‌ها را ردیابی کرد و اما در این راستا قابل توجیه است که از نظر ایشان می‌توان از دستاوردهای علمی بشر در راه توجیه، تبیین و توضیح آموزه‌های دینی مدد جست. محض نمونه، ایشان از نظریه روان ناخودآگاه، که فروید و اخلاف او در روانکاوی بر آن تأکید داشتند؛ و نیز مسئله تلقین را سوژه‌ای تأیید گونه بر وجود روح دانسته‌اند و گفته‌اند: «مسئله تلقین از مسائل بزرگ در علم‌الروح است. این مسئله را امروز با روان ناخودآگاه به شکل عالی توجیه و تفسیر کرده‌اند که انسان چگونه روانش تلقین می‌پذیرد.» (مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۳، ۱۳۷۶، ص ۴۳۸)؛ و معتقدند که ضعف دستگاه‌های فلسفی و حکمت الهی غرب باعث بسیاری از تضادهای بین علم و دین شده است. «حقیقت این است که علت این که نظریه تکامل بر ضد استدلال معرف الهیون از راه اتقان صنع بر وجود خدا تلقی شده، همانا ضعف دستگاه‌های فلسفی و حکمت الهی بوده. آنها به جای این که از پیدایش نظریه تکامل به نفع مکتب الهیون استفاده کنند، آن را چیزی بر ضد مکتب الهی تلقی کردند، زیرا چنین فرض کردند که تنها با دفعی‌الوجود بودن جهان است که نیازمند علت و پدیدآورنده است. و اگر جهان یا نوعی از انواع تدریجی‌الوجود باشد، علل و عوامل تدریجی طبیعت برای توجیه آن‌ها کافی

است، زیرا در این صورت فکر و عقل مردم برای کجاست؟ تا آنجا که منطقه عقل و فکر بشر است، خود بشر برود انتخاب کند، اما وقتی مطلبی از منطقه عقل بشر خارج و بالاتر است [نظیر مسئله امامت] اینجا دیگر جای انتخاب نیست.» (مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۹۴۱). بلی «اسلام هرگز به شکل و صورت ظاهری زندگی نپرداخته است. تعلیمات اسلامی همه متوجه روح و معنی و راهی است که بشر را به آن هدف‌ها و معانی می‌رساند. اسلام هدف‌ها و معانی و ارائه طریقه رسیدن به آن هدف‌ها را در قلمرو خود گرفته و بشر را در غیر این امر آزاد گذاشته است و به این وسیله از هرگونه تضاد با توسعه تمدن و فرهنگ پرهیز کرده است. در اسلام یک وسیله مادی و یک شکل ظاهری نمی‌توان یافت که جنبه تقدس داشته باشد و مسلمان وظیفه خود بداند که آن شکل و ظاهر را حفظ نماید. از این رو پرهیز از تضاد با مظاهر توسعه علم و تمدن، یکی از جهاتی است که کار انطباق این دین را با مقتضیات زمان آسان کرده و مانع بزرگ جاویدان ماندن را از میان برمی‌دارد. (مطهری، جاذبه و دافعه امام علی (ع)، ۱۳۶۳، صص ۷-۷۰). مقصر دیگر این چالش بانیان علم جدید بودند که طالب نقشی برای علم بودند که توان ایفای آن را نداشت. در زمان شهید مطهری هنوز نظریه‌های پست مدرنیستی (Post-Modernism) به ویژه درباره حدود و ثغور شناخت انسان و نیز عدم واقع‌نمایی نظریه‌های علمی به صورت امروزی آن، در ایران و محافل فکری و علمی مطرح نشده بود. علم‌گرایی اگر چه در غرب سیر نزولی خود را آغاز کرده بود؛ ولی در ایران در اوج عظمت خود بود. علم‌گرایان چندان بر طبل علم می‌کوفتند و چنان می‌نمایاندند که در غرب با پیشرفت‌های علمی، بشر در بهشت مألوف و معهود سکنی گزیده و همه چیز سامان یافته

افلاطون (Plato) با برصدر نشانیدن شناخت معقول و در معرض شک و تردید قرار دادن شناخت محسوس - که تنها راه شناخت عالم طبیعت قلمداد می‌شد- فلسفه خود را تا حدی از هم تنیدگی با طبیعیات محافظت کرده بود اما ارسطو (Aristotle) کل مابعدالطبیعه (metaphisic) خود را بر آن اساس پی‌ریزی کرده بود. پس از روی آوری آبای کلیسا به ارسطو و در مدتی اندک الهیات مسیحیت، آن چنان با سایر نظرات علمی ارسطو درهم آمیخته بود، که هرگونه معارضه با کیهان‌شناسی ارسطو نوعی معارضه با مسیحیت قلمداد می‌شد. این شاید بزرگترین منشأ تعارض در عصر برونو و گالیله بود. در تفکر قرون وسطی زمین مرکز فلکی ثابت بود و تمام اجرام آسمانی دیگر وامدار وجود او بودند؛ و این همه به خاطر سکونت موجودی بی‌همتا و گل سرسبد خلقت، یعنی انسان، بود. جهان چنان کامل تصور می‌شد که هیچ گونه تنوع اساسی به جز صنع و مشیت الهی که پدید آورنده نظام احسن بود را بر نمی‌تابید. در این فصل و فضا هر نوع تحول و دگرگونی و تصرف در آیات تکوین، معارضه با آیات تشریحی بود که مبتنی بر آن نظم و نسق یافته بود. در کیهان‌شناسی جدید که با رأی برونو آغاز و با گالیله شکل کاملتری به خود گرفت، انسان از محوریت و مرکزیت عالم امکان تنزل مقام یافت و وابسته به یک سیاره سرگردان حاشیه‌ای گردید. در این وضعیت چالش بین پدید آورندگان کیهان‌شناسی جدید با نمایندگان خدا در روی زمین که دیگر نمی‌توانستند برای تأمین هزینه‌های سرسام‌آور نمایندگی خود، بهشت خدا را به حراج بگذارند، طبیعی می‌نمود. جمله اخیر کمی غیرمنصفانه ولی قابل تأمل است. در این که از ادیان الهی در مقاطع مختلف تاریخ توسط مدعیان دین یا با پشتوانه ظاهری و نیز پشت پرده

است. (همان، ج ۱، ۱۳۷۰، صص ۱۸-۵۱۷). البته از نظر ایشان نظریه تکامل فرضیه‌ای است که هنوز اثبات قطعی نیافته است. ولی معتقدند حتی اگر این نظریه به اثبات قطعی برسد ظواهر مذهبی قابل تفسیر و توجیه است. به هر حال، چالش علم و دین حداقل به شکل امروزی آن نخستین بار در غرب رخ داده است. موضوعی که هم‌اکنون سیر پیدایش آن را پی می‌گیریم.

سیر تاریخی چالش علم و دین در غرب

نقطه آغازین چالش علم و دین، در صورت بندی جدید آن را معمولا رأی گالیله (۱۶۴۲-۱۵۶۴). Galileo) درباره گردش زمین و سایر سیارات به دور خورشید می‌دانند. قبل از گالیله کپرنیک (Copernicus) با رأی انقلابی خود در این زمینه، که در تاریخ علم به انقلاب کپرنیکی معروف شده است، ساز و کار بطلمیوسی در علم نجوم را به چالش کشید؛ و برای توجیه ریاضی نظریه خود، اصلاحات پیچیده‌ای را در آن انجام داد؛ ولی با واکنش بسیار اندک و محتاطانه کلیسا روبرو شد. پس از کپرنیک این جیوردانو برونو (Giordano. Brono) بود که با تبلیغ رأی کپرنیک با روشی غیر معمول و بعضاً تمسخرآمیز نسبت به آموزه‌های دینی رایج، با مطرح کردن عدم تناهی کل جهان و متشکل دانستن آن از تعداد نامتناهی منظومه‌هایی نظیر منظومه شمسی، اندیشه در مرکز کائنات قرار داشتن جایگاه انسان را به چالش کشید. وقتی گالیله رأی کپرنیک را پذیرفت و نیز مقدمات تشکیک در مکانیک کلاسیک را فراهم آورد، فضای نامطلوبی در حال شکل‌گیری بود. دلیل غالب آن این بود که نظام بطلمیوسی ساز و کار مناسبی برای توجیه در مرکز کائنات قرار داشتن محل استقرار انسان، یعنی زمین، فراهم آورده بود. اگرچه

معلوم نیست که دانشمندان آینده به نظرات علمی جدید، که بعضی از سر صدق و اخلاص سعی در انطباق آموزه‌های وحیانی با آن‌ها دارند، چگونه خواهند نگرست.

به موضوع مورد بحث باز می‌گردیم. «در سال ۱۶۱۶م شورای مقدس کلیسای کاتولیک رومی، دیدگاهی را که مدعی بود زمین به دور خورشید می‌گردد محکوم کرد و آن را علمی باطل و خلاف تعالیم کتاب مقدس دانست. [و اعلام شد]: برای جماعت مزبور... معلوم شده است که آن نظریهٔ فیثاغورثی باطل و خلاف کتاب مقدس که مدعی است زمین می‌گردد و خورشید ثابت است و نیکولاس کوپرنیکوس هم در کتاب دگرگونی‌های اجرام سماوی آن را تعلیم داد، در حال حاضر رواج یافته و مقبول افراد زیادی واقع شده است. (پترسون و دیگران، ۱۳۷۹، ص ۳۵۹). با رأی کلیسا گالیله محکوم و به او فرصت داده شد با فرضی و غیرقطعی دانستن نظرات خود از مجازات رهایی یابد. اما گالیله با سکوت خود از این درخواست سرپیچی کرد ولی مجبور شد باقی عمر خود را در حبس بگذراند. البته گالیله خود کاتولیک نیک اعتقادی بود و بین عقاید علم و دینی‌اش تعارضی نمی‌دید. او معتقد بود کتاب مقدس نه از حقایق علمی، بلکه از معارف معنوی، که به کار رستگاری انسان می‌آید سخن می‌گوید. از نظر او کتاب مقدس دارای چنان مضامینی برای هدایت انسان است که با عقل و استدلال و به مدد مشاهده کشف نمی‌شود. حقایقی است برتر از عقل و استدلال و برای مقصدی دیگر. او گفت: کتاب مقدس به ندرت به مسائل علمی پرداخته و حتی در این موارد محدود هم نحوهٔ اندیشه و ادراک مخاطبان قدیمی‌اش را در نظر می‌گیرد. یعنی مسائل علمی مطرح شده در کتاب مقدس مبتنی بر نظام علمی عصر نزول آن بوده

آنان، سوء استفاده‌های متنوع و رنگارنگی شده، شکی نیست، اما همیشه انبوه افراد صادقی نیز وجود داشته‌اند که از سر صدق و اخلاص و از ترس خدشه‌دار شدن اعتقادات جازم خود که از عشق راستین آنها به مبدأ هستی سرچشمه می‌گرفت، در برابر حرکت‌های نوخواهی مقاومت کرده‌اند. پس از مطرح شدن کیهان‌شناسی جدید و خصوصاً شیوهٔ مطرح شدن آن‌ها، بسیاری واقعاً فکر می‌کردند که رسالت نظرات علمی جدید تخریب مبانی اعتقادی آنان است. بسیاری از نظرات علمی چنان با آمیزه‌های اعتقادی درهم آمیخته بود که تزلزل در یکی به دیگری هم سرایت می‌کرد. محض نمونه مراتب داشتن عالم هستی و اعتقاد به عوالم دیگر در همهٔ ادیان الهی مطرح بوده است. در مقطعی از تاریخ بشر این اعتقاد چنان با نظام بطلمیوسی درهم تنیده شد که سامان واحدی را شکل می‌داد. کم‌کم این امر که متفکران یونان باستان اعتقاد به مراتب عالم هستی را مبتنی با نظام بطلمیوس نظم و نسق داده بودند فراموش شد و اکنون این نظام بطلمیوسی بود که برای توجیه آن اعتقادات یعنی شیوهٔ صدور کثرات عالم وجود (مراتب سافلهٔ وجود) از خدای واحد (اعلی مرتبهٔ وجود) حکم اساس و مبنا را داشت.

از تفکر حق در ذات خود عقل اول و از تفکر عقل اول در خدا عقل دوم و در خود نفس اول پدید می‌آمد. همین طور از تفکر عقل دوم در خدا عقل سوم و از تفکر عقل دوم در خود نفس دوم. هر نفس متعلق به یک فلک و در مجموع نه فلک و ده عقل وجود داشت. عقل دهم یا عقل فعال خود حساب و کتاب ویژه و ارتباط خاصی با عالم بالا و نیز عالم زیرین، یعنی طبیعت، داشت. ملاحظه می‌شود که با رد نظام بطلمیوسی چه تزلزلی در اعتقادات می‌افتاد؛ و این عبرتی است که باید از تاریخ گرفت. زیرا

صورت در می‌آید، بزرگترین ضربت به پیکر دین و مذهب به سود مادیگری وارد می‌شود. (مطهری، مجموعه آثار، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۴۹۱).

تهاجم سرسختانه و بعضاً بسیار وحشتناک کلیسا، عمر دیرپایی نداشت و بسیار زود طرفداران خود را از دست داد. زیرا «بدیهی است وقتی مفهوم زهد، ترک وسایل معاش و ترک موقعیت اجتماعی و انزوا و اعراض از انسان‌های دیگر باشد، وقتی که غریزه جنسی پلید شناخته شود و منزّه‌ترین افراد کسی باشد که در همه عمر مجرد زیسته است: وقتی علم دشمن دین معرفی شود و علما و دانشمندان به نام دین در آتش افکنده شوند و یا سرهایشان زیر گیوتین برود مسلماً و قطعاً مردم به دین بدبین خواهند شد. (همان، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۴۰۵).

ظاهراً در این مقطع کلیسا در لاک دفاعی فرو رفت و حتی کمی بعد از سر صلح و آشتی با علم برآمد؛ و از بعضی نظرات علمی در جهت استحکام پایه‌های برهان اتقان صنع و سایر مسائل کلامی سود جست، اما طرف دیگر مخاصمه این آتش‌بس را نپذیرفت و پروازهایی بس بلند در سر داشت.

اکنون این دانشمندان علوم طبیعی بودند که سرمست و مغرور از نظرات علمی جدید که به برکت آن تحولی بنیادین در ساختار زندگی فردی و اجتماعی بشر در حال وقوع بود، نه تنها کلیسا و عملکرد او بلکه کل آموزه‌های دینی را مورد هجوم قرار داد، و بر هر چه مایه‌ای از تقدس داشت دست رد می‌زد، و با لطایف‌الحیل آن را به تمسخر می‌گرفت.

بانی اصلی این حرکت نامیمون برونو بود. زبان طعن و استهزاء به آموزه‌های دینی در عصر جدید را نخستین بار او به کار برد، اما شاید هرگز نمی‌دانست شعاع افکار او تا این حد نتایج و تبعات

است. علت این امر آن است که مسائل علمی به قصد تبیین و شناخت واقعی طبیعت و جهان هستی در کتب مقدس مطرح نشده، بلکه هدف توجه دادن انسان‌ها به خالق خود و رستگاری آن‌ها بوده است. پیش فرض او این بود که خداوند آفریننده آیات تکوین و نیز فرستنده آیات تشریح است؛ و این دو سرچشمه معرفت نمی‌توانند با هم معارض باشند. گاليله پا را از این هم فراتر گذاشت و گفت: «متشابهات کتاب مقدس باید در پرتو محکمت علم جدید تفسیر شود» و برای دلجویی ارباب کلیسا، یا از سر صدق، بر آن بود اگر چه طبیعت تنها منشأ معرفت علمی است و علوم تجربی برآمده از مشاهده و تجربه قابل اعتناترین معرفت است؛ ولی می‌تواند در جنب کتاب مقدس سرچشمه‌ای برای دانش کلامی و طریقه‌ای برای معرفت به خداوند باشد.

این مسائل مخالفان را قانع نمی‌کرد. زیرا در نظام فکری آنان، که برای برآوردن هدفی واحد نظم و نسق یافته بود، هر چیزی جای خاص خود را داشت و خلل در نقش ثابت آن جزء در سایر اجزاء ایجاد نزل می‌کرد. به این ترتیب عوامل متعددی دست به دست هم داد تا صفحه نامبارکی از تاریخ که همانا تعقیب و محاکمه و آزار دانشمندان توسط کلیسای در حال دفاع باشد را رقم بزند. خشونت‌های کلیسا در این مقطع بسیار شدید و رومی گرایانه بود؛ یعنی آن جریانی که حضرت عیسی (ع) برای مقابله با آن قیام کرده بودند.

جریانات این مقطع تاریخ ثابت کرد که «هر وقت و هر زمان که پیشوایان مذهبی مردم - که مردم در هر حال آنان را نماینده واقعی مذهب تصور می‌کنند - پوست پلنگ می‌پوشند و دندان ببر نشان می‌دهند و متوسل به تکفیر و تفسیق می‌شوند، مخصوصاً هنگامی که اغراض خصوص به این

کانت گفت که تلاش‌های فلسفی او برای نجات فلسفه از شک بوده است. او به ظاهر معتقد بود با کنار زدن عقل جای ایمان را باز می‌کند، اما همه می‌دانند که اکثر نحله‌های نسبی‌گرایانه پس از او نسب شکاکیت خود را مفتخرانه به او می‌رسانند.

هر چه زمان به جلو می‌رفت کار منکران ادیان الهی آسانتر می‌شد و آنان با گشاده دستی زایدالوصفی به انکار بقایای موجود آموزه‌های دینی می‌پرداختند. داروین (Charles.Robert.Darwin.1882-1809) با تکمیل و تبیین کامل‌تر نظریه تکامل، کارلامارک (Lamarck) و جد پدری خویش را نظم و نسقی خاص بخشید و آن را زمانه پسند ساخت. تنزل مقام انسان با مطرح شدن نظریات او به حضيض خود رسید؛ و انسان که زمانی غایت القصوی و علت وجودی کائنات محسوب می‌شد، حاصل اتفاقات کور و بی‌هدف طبیعت قلمداد شد. زیگموند فروید (SigmundFreud) در روانشناسی حلقه محاصره را از این هم تنگ‌تر کرد و منشأ عقاید دینی را نه از عالم بالا که ساخته و پرداخته انسان و نوعی واکنش دفاعی (DefenseMechanism) در برابر عقده‌های ناشی از سرکوب غریزه جنسی دانست؛ یعنی واکنش دفاعی تصعید یا والایش (Sublimation). بدین ترتیب روانشناسی جدید که قبلاً نطفه او در سرزمین ملحدانه علم جدید بسته شده بود؛ علی‌رغم رمزگشایی از بسیاری از بیماری‌های روانی و وجود اندیشمندان واقع‌بین و حقیقت‌گرایی چون یونگ (Carl.Jung) و دیگران با انکار عصاره هستی انسان، یعنی روح، به اوج پستی‌نگری به عالم و آدم نزدیک شد. آگوست کنت (Auguste.comte.1857-1798) کارهای باقیمانده زیادی نداشت، جز این که عقاید دینی را به عصر توحش نسبت داده و تا حد اساطیر و خرافات ویژه عصر کهن تنزل دهد. او نظریه

ویرانگر و مخرب داشته باشد. هم‌زمان با گالیله، دکارت (Rene.Descartes.1650-1596)، در نقطه‌ای دیگر تصمیم گرفت کار سلفش بیکن (1626-1561) (Fransis.Baken) را در شکستن طوق ارسطویی بر گردن تفکر بشر به سرانجامش نزدیک کند. «فلسفه ارسطو یک بت نمایشی محسوب می‌شد که بیکن بیشتر از سایر بت‌ها میل به بی‌اعتبار کردن آن داشت. (هلزی هال، ۱۳۴۳، ص ۷۰). دکارت روش قیاسی ارسطو را به باد انتقاد گرفت و سعی داشت بی‌فایده‌گی آن را بر کرسی اثبات بنشاند. هیوم (David.Hume.1776-1711) علاوه بر تشکیک در براهین خداشناسی و منشأ اعتقاد به خدا بر آن شد تا در علم اخلاق هم انقلاب کوپرنیکی کند. از نظر او عقل برده انفعالات و عواطف است نه حاکم و هدایت کننده آن‌ها. او گفت: «بایدهای اخلاقی مستقیماً ریشه در سرشت طبیعی انسان دارند، و رفتارهای اخلاقی باید بر اساس سرشت طبیعی انسان تدوین شوند. ارزش‌های اخلاقی را باید از طبیعت انسان استنتاج کرد، این بازگشتی بود از تعالیم صوفیانه مسیحیت به ناتورالیسم یونانی (هیوم، ۱۳۷۷، ص ۱۲). دیگر ارضای آزادانه تمایلات نفسانی جرم تلقی نمی‌شد؛ بلکه لازمه شکوفایی آنها و کاری بسامان و موجه بود. کانت (Immanuel.kant.1804-1724) که با خواندن هیوم از خواب جزمیت بیدار شده بود، تصمیم گرفت در شناخت‌شناسی (Epistemology) نیز انقلاب کوپرنیکی کند. تا آن زمان صدق یک قضیه را از طریق مطابقت ذهن با عالم خارج می‌سنجیدند. او گفت: صدق عبارت است از مطابقت خارج با ذهن. پس از این که او قبای مقولات پیشین حس وفا همه را بر ذهن پوشاند دیگر جایی برای کاوش‌های عقل نظری باقی نمانده بود؛ جز این که در تناقضات خودساخته (Antinomies)، ویلان و سرگردان شود.

بود که پس از به زمین نشستن بمب افکن‌ها و خاموش شدن صدای توپخانه‌ها در جنگ جهانی دوم، بسیاری از متفکران و اندیشمندان دریافتند چنانچه عنان خود را هم چنان به دست علم لجام گسیخته و بی جهت بسپارند، پایان وحشتناک‌تری در انتظار بشریت است. این نهضت فکری که از اواخر دهه پنجاه قرن بیستم آغاز شده و هم چنان رو به پیش در حال رشد است؛ اگرچه اکنون در وادی شکاکیت گرفتار آمده، ولی شاید نویدی باشد برای رجوع دوباره بشر به آموزه‌های راستین دینی و معنوی.

جامعه‌شناسی خود درباره تحولات جامعه انسانی از عصر اسطوره تا مفاهیم انتزاعی و رها شدن انسان از آن‌ها را بر مبنای نظریه تکامل داروین طراحی کرد و دینداری را مرحله‌ای فرودین از مراحل تکامل اجتماعی انسان دانست.

«آگوست کنت معتقد است که ذهنیت بشری از سه دوره تاریخی عبور کرده است. دوره اول مرحله ربانی و الهی - دوره دوم مرحله فلسفی و دوره سوم مرحله علمی و پوزیتیویستی است. (خاقانی، ۱۳۸۰، ص ۳۱). تبعات فکری این نگرش‌های افراطی در مورد علم و انکار بعد معنوی انسان، به حدی مشمئز کننده

منابع

- همو، مرتضی، ۱۳۷۰، مجموعه آثار، ج ۱، انتشارات علامه طباطبایی، تهران؛
- همو، مرتضی، ۱۳۶۹، مجموعه آثار، ج ۲، انتشارات صدرا، تهران؛
- همو، مرتضی، ۱۳۷۰، مجموعه آثار، ج ۳، انتشارات صدرا، تهران؛
- همو، مرتضی، ۱۳۷۵، مجموعه آثار، ج ۴، انتشارات صدرا، تهران؛
- همو، مرتضی، ۱۳۷۶، مجموعه آثار، ج ۱۳، انتشارات صدرا، تهران؛
- ملکیان، مصطفی، مدرنیته، روشنفکری و دیانت (رهیافتی بر تجدید گرایی، سنت‌گرایی و پساتجددگرایی)، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۱، صص ۱۲۸-۶۳، تهران؛
- هلزی هال، لوس ویلیام، ۱۳۴۳، تاریخ و فلسفه علم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، انتشارات صدا و سیما، تهران؛
- هیوم، دیوید، ۱۳۷۷، تحقیق در مبادی اخلاق، ترجمه رضا تقیان ورزنده، انتشارات گویا، اصفهان ■

- اعوانی، غلامرضا، ۱۳۷۵، حکمت و هنر معنوی، تهران، شرکت چاپ خواجه، تهران؛
- باهنر، محمدجواد، ۱۳۶۳، دین‌شناسی تطبیقی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران؛
- خاقانی، دکتر محمد، ۱۳۸۰، نسبی‌گرایی در فلسفه و فیزیک، انتشارات جهاد دانشگاهی، اصفهان؛
- ضمیران، دکتر محمد، ۱۳۸۰، اندیشه‌های فلسفی در پایان هزاره دوم، انتشارات هرمس، تهران؛
- فغفور مغربی، حمید، ۱۳۸۴، آیین معرفت (جستاری کوتاه در رابطه علم و دین) شماره ششم، تابستان و پاییز، ۱۳۸۴، صص ۱۱۹ - ۸۱، تهران؛
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۳، جاذبه و دافعه امام علی (ع)، انتشارات صدرا، تهران؛